



عکس منتشر شده

**مروری بر روند ۲۰ سال خاطره‌نویسی در آستانه چهلمین روز درگذشت آیت‌الله**

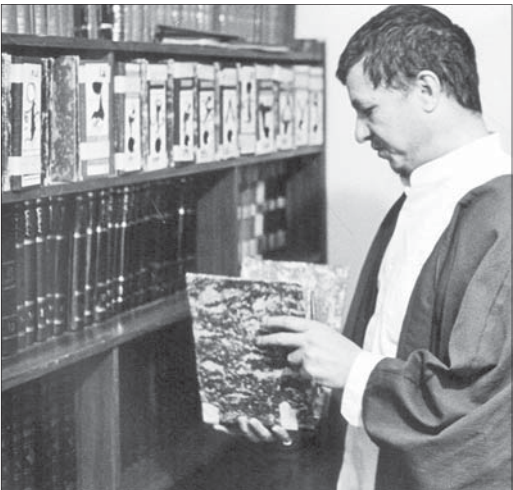
# خاطرات هاشمی چگونه تدوین می‌شد

اختیارم گذاشت و دو روز بعد در روزنامه چاپ شد. او گفت حاج‌آقا از اول

فروردین سال ۶۰ هر روز خاطره می‌نویسند و یک انتشاراتی درست شده است که این خاطرات را به‌تدریج چاپ کند. از من دعوت کرد که همکاری کنم. برایم فرصت مغتنمی بود. کار کتاب را دوست داشتم. روزنامه را را رها کردم و کار آماده‌سازی کتاب، به شکل جدی شروع شد. کار با محسن هاشمی، هیجان‌آور بود. همه اعضای خانواده هاشمی، پُرکار هستند و از لحظه لحظه وقتشان استفاده می‌کنند، اما محسن، مدبری است که در حد یک رئیس جمهور، توانمندی دارد و آخر خلایق و هوش و کبایت است. من در این ۲۲ سال، در حد بضاعت اندک خود، از او بسیار آموختم.

برنامه‌ای ریختم و کارم را با گردآوری سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، خطبه‌های نمازجمعه و پیام‌های هاشمی شروع کردم. از دو سال قبل از آن، دفتر نشر معارف انقلاب، تهیه نوارها، متون، بریده جراید داخلی و خارجی و نظایر آن را با جدیت دنبال می‌کرد. من از دوران مبارزه، زمانی که آیت‌الله با همکاری طلاب حوزه، مجله بعثت را منتشر کردند و همچنین سخنرانی‌های مختلفی که از دهه ۳۰ در مساجد و هیئت‌ها انجام شده بود، هرچه بود، جمع کردم. تیم ۵انفردای را سامان دادم که به شکل منظم نوارها را پیاده می‌کردند. متون ویرایش می‌شد و بعد از صفحه‌آرایی تحویل می‌دادم.

قراردادم با دفتر نشر، صفحه‌ای ۴۰۰ تومان بود. یک سال که کار کردم، به اندازه کافی پول داشتم تا آستین بالا بزنم و با دخترعمه‌ام ازدواج کنم. سال ۷۵ یعنی ۲۰ سال پیش، کتاب «عبور از بحران» را دست گرفتم. وقتی یاسر هاشمی، متن خاطرات را در اختیارم گذاشت، تا صبح بیدار ماندم و همه خاطرات را خواندم. جالب و خواندنی بود. باورکردنی نبود، کسی که در اوج اشتغال فکری و اجرایی در چنین سطحی است، هر روز نیم ساعت وقت بگذارد و هر آنچه در آن روز برایش گذشته، قلمی سازد. واقعا کار خارق‌العاده‌ای بود.



**عبورازبحران**

قابلی در دست نداشتیم که کتاب را چگونه آماده کنیم. آقای هاشمی، خاطرات را در تقویم سررسید می‌نوشت، بنابراین سعی کردیم همان حالت را تا حدی حفظ کنیم. یاسر وقت زیادی برای کتاب گذاشت و فکر می‌کنم هیچ کدام از کتاب‌هایی که تاکنون منتشر کرده‌ایم، نتوانسته رکورد فروش آن کتاب را بزنند. شاید به خاطر اینکه اولین کتاب بود، آیت‌الله هنوز رئیس جمهور بود و خاطرات مربوط به سال پرحادثه و مهم ۶۰ بود؛ همه اینها در فروش «عبور از بحران» دخیل بودند.

متن اولیه را پس از حذف موارد کمی که سری است، یا به خاطر آبروی افراد قابل انتشار نیست، در اختیارم می‌گذازند. حدود ۲۰۰ صفحه متن تایپ‌شده را با اضافه‌کردن پانویشت و ضمیمه و سند و عکس به ۸۰۰ صفحه می‌رسانم. این کار حدود یک سال طول می‌کشد. در ویراستاری کتاب عبور از بحران، اینترنت هنوز وجود نداشت، بنابراین برای نوشتن توضیحات پانویشت، باید به کتابخانه ملی در خیابان سسی‌تیر می‌رفتم. سه ماه هر روز می‌رفتم. روزنامه‌های آن زمان را می‌گرفتم و از کتاب‌ها، مجلات و دایره‌المعارف‌ها، مطالب لازم را برای توضیحات پانویشت، یادداشت می‌کردم. علاوه بر ویرایش املائی، باید ویرایش محتوایی می‌کردم. بعضا در متن خاطرات، آمارهایی ذکر شده بود که باید صحت آن چک می‌شد. یا برخی اطلاعات که مهم به نظر می‌رسید، باید مشخص و معلوم می‌کردیم. اغلب افراد، اسم کوچک‌شان در خاطرات ضبط نشده بود و آنها را باید می‌یافتم. فرض کنید نوشته شده بود: «آقای موسوی‌تبریزی آمد». ما در صحنه سیاسی، چهار نفر موسوی‌تبریزی داشتیم؛ سیدحسین، سیدابوالفضل، سیدمحسن و سیدحسن. باید از قرآن جمله می‌یافتم که منظور کدام است. یافتن عکس‌های تاریخی و اسناد مورد نیاز هم وقت زیادی می‌گرفت.

**امام‌موفق حذف شعارمرگ بر آمریکابودند**

بعد از انتشار موفقیت‌آمیز کتاب «عبور از بحران» و استقبال وسیع جامعه

## زاویه

نکته

### چند نکته درباره خاطرات هاشمی رفسنجانی

همیشه درباره نحوه انتشار خاطرات آیت‌الله هاشمی چند نکته مطرح بوده است.

#### چقدر از خاطرات آیت‌الله حذف شده‌است؟

یکی از این نکته‌ها ارائه این خاطرات پیش از چاپ به آیت‌الله خامنه‌ای بوده است، دیگری نیز درباره میزان حذفیات و واقعی‌بودن این خاطرات است. مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی (رحمه‌الله‌علیه)، در مقدمه آخرین کتاب خاطراتش که در سال ۱۳۹۴ منتشر شده، به این سؤالات چنین پاسخ داده است:

«در چاپ و نشر خاطرات، تقریباً عین عبارات مکتوب دستنی من می‌آید؛ جز در مواردی که اشتباهی باشد یا نشر آن ضرری داشته باشد یا به کسی توهین شود. سعی می‌شود مطالب مربوط به دیگران در صورتی که احتمال عدم رضایت طرف داده شود، با خود او در میان گذاشته شود و در صورت عدم موافقت، نوشته نشود. در موارد بسیار نادری، اگر چیزی هنوز از اسرار نظام باشد چاپ نمی‌شود، اما چون توجه داشته‌ام که موارد سری را ننویسم، بنابراین موارد حذف، نزدیک به صفر است.

معمولاً قبل از چاپ، نسخه‌ای به آیت‌الله خامنه‌ای می‌دهم و نظر ایشان را می‌خواهم؛ ایشان در موارد کمی اظهارنظر می‌کنند. در پاورقی کتاب نیز آقای قادر باستانی، ویراستار، توضیحاتی راجع به مطالب مهم می‌نویسند که معمولاً با کسب نظر خود من است. به‌هرحال سعی و وقت زیادی صرف می‌شود که اصالت و صحت مندرجات تضمین شود و تغییرات بسیار جزئی و معمولاً لفظی است. اگر در ویراستاری کلمه‌ای اضافه شود، در داخل کروشه می‌آید. خوشبختانه دفتر نشر معارف انقلاب متن تمامی خاطرات نگاشته‌شده را به لوح فشرده منتقل کرده است که در صورت آسیب‌دیدن یادداشت‌ها، نسخه‌های دیگری وجود داشته باشد.

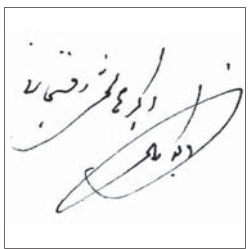


#### خاطرات آیت‌الله، مجوز چه نهادهایی را دارد؟

همچنین در خاطرات ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۸ که حضرت امام(ره) در قید حیات بودند، متن خاطرات در اختیار دفتر تنظیم و نشر آثار امام قرار می‌گرفت و به نظرات ارائه‌شده توجه می‌شد. تمام کتاب‌های انتشاریافته، مجوز نشر از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را نیز دریافت می‌کند. درباره نحوه انتشار بقیه کتاب‌های خاطرات هاشمی، قرار است خود دفتر نشر معارف انقلاب اطلاع‌رسانی کند.

#### چه کسی طراحی جلد را انجام داده‌است؟

خوشنویسی کلمه «هاشمی‌رفسنجانی» در کتاب‌های ایشان را استاد محمد احصایی انجام دادند و طراحی جلد کتاب‌های خاطرات و طراحی یونیفورم صفحات و صفحه‌آرایی را مسعود سپهر به انجام رساندند.



یاد

#### نقطه وصل تا نقطه فصل

**ناهید میرحاج**

پروین دولت‌آبادی (۱۳۰۳ اصفهان – ۱۳۸۷ تهران)، مری، ادیب و شاعر نام‌آشنا که در دو حوزه شعر کلاسیک بزرگسالان و شعر کودکان فعالیت می‌کرد، یکی از مفاخر یک قرن گذشته ایران بود. مهم‌ترین خصوصیت پروین دولت‌آبادی، استعداد ادبی کم‌نظیرش همراه با تواضع مثال‌زدنی‌اش بود که از او زنی ادیب و شاخص ساخته بود. پروین مانند همه بزرگان و مفاخر، یک صورت بیرونی داشت و یک صورت درونی. صورت بیرونی و رسمی همین است که بیان شد، اما صورت درونی پروین دولت‌آبادی هنوز به آن اندازه و مقدار که باید، آشکار نشده است.

زیرا پروین از جمله زنانی بود که در زندگی خصوصی اهل شر و شور و خودنمایی نبود. درهمه‌حال، گوشه می‌گرفت و به قول سیمین بهبهانی که از نوجوانی تا آخرین روزهای عمر با او دوستی داشت پروین «مغرور نبود، اما مستوری را خوش می‌داشت». پشت مستوری‌ای که پروین برای خودش ساخته بود، انتخاب آگاهانه‌ای قرار داشت. انتخاب این رفتار، قسمی از خلقیات او را نشان می‌داد که از درونش می‌جوشید، اما با گذشت زمان و رسیدن به دو، سه دهه پایانی عمر، پروین رفتار نوع دیگری از مستوری شد؛ مستوری‌ای که ساخته و میل خودش نبود، بلکه این را جامعه برای او ساخت و در برش و تنش کرد و در نهایت شدت این مستوری به جایی رسید که دهه آخر عمر پروین دولت‌آبادی، نقطه فصل او با زندگی شد. از نگاه من که در این دهه کم و زیاد به دیدارش می‌رفتم، این انتخاب طبیعی و از روی میل خودش نبود. پروین که به قول سیمین همه عمر مستوره بود، این مستورگی اجتماعی را تاب نمی‌آورد. دلیلش چه می‌توانست باشد؟ آیا با زندگی کج افتاده یا زندگی با او قهر کرده بود؟ پروین که اصولاً در وجودش مایه حیات موج می‌زد، تلخ شده بود. این تلخی را می‌شد در کلامش و در رخسارش دید. اکنون که سال‌ها از مرگ او می‌گذرد، این سؤال مرا رها نمی‌کند چرا پروین که جزء مفاخر این ملک و وطن بود، باید چنین از زمانه دلگیر شده باشد؟



این سؤالم بازمی‌گردد به دیدارهای عصرانه‌ای که با او داشتم. صبح‌ها پروین معمولاً آمادگی دیدن کسی را نداشت. شاید چون دارو می‌خورد و برخی از این داروها خواب‌آور بودند، بنابراین تا بخواهد خودش را پیدا کند، ساعتی از روز گذشته بود و بنابراین دیدارهای با دوستانشان را عصرها پیش از غروب آفتاب تعیین می‌کرد. این دیدارها اگرچه چندساعتی بیشتر طول نمی‌کشید، اما لحظات و ساعتی گرانبه‌ای بود که همچنان رسوب آن را در تنم و روانم می‌بینم و می‌یابم. پروین روی صندلی می‌نشست و راه‌رفتن برایش سخت بود. هروقت می‌خواست بلند شود باید کسی به او کمک می‌کرد. این وضع مرا به ناخودآگاه می‌برد، به جوانی او؛ وقتی که از روی عکس‌هایش او را در قامت زنی جوان و زیبا با اندامی هماهنگ می‌دیدم. دختر شهردار تهران در دهه ۱۳۲۰ که ناز و نعمت خانه پدری را رها کرده بود و به پرورشگاه‌ها و یتیم‌خانه‌های آن زمان می‌رفت و کودکان مبتلا به بیماری و قارچ را در حمام می‌شست و برایشان مادری می‌کرد. این تصویرها مرا می‌برد به وقتی که پروین داشت با این کارها پل ارتباطی خودش را با جامعه بنا می‌کرد و به آن وصل می‌شد. این وصل نمی‌توانست از زنی باشد که به دنیا و آینده بدبین بود. او عاشق و مقنون زندگی بود، به‌همین‌دلیل است که شعرهای کودکش همه پر از ستایش زیبایی‌های طبیعت و زندگی است.

وقتی هم که از تجربه‌های زندگی خودش نقل می‌کرد، نشان می‌داد که چقدر از صلح و آرامش و دوستی رایج در زندگی لذت می‌برده است. باین‌همه همان‌طور که خود پروین می‌گفت، هیچ‌وقت دوست نداشته که خیلی دیده شود. دیدن و سرزبان‌هایودن را نمی‌خواست و به آن وضعی نمی‌نهاد. ازاین‌رو پروین یک مستوری درونی داشت. اما مستوری دیگر که به او تحمیل شد، چرا روح و روانش را خسته و زخمی کرده بود؟ راز این خستگی و بدبینی برمی‌گردد به جامعه و تحولات آن. پروینی که در آن عصرهای به‌خصوص پاییزی می‌دیدم، هر صحبتی درباره جامعه می‌کرد، نیشی در آن دیده می‌شد. جامعه فراموشکار، او را فراموش کرده بود. زنی مانند او چه می‌خواست و چه چیزی رنجش می‌داد؟ تا آنجا که متوجه می‌شدم از او صحبت‌هایش می‌گرفتم، او درد داشت، تا نداشت، اما درد زنان جامعه‌اش او را آزار می‌داد. بی‌حرمتی‌کردن به زنان و آنها را جنس دوم مفروض داشتن و بدتر از آن ندیده‌شدن همه استعدادها و قابلیت‌های زنان او را کلافه می‌کرد. احساس می‌کرد پرده‌ای بر سرش کشیده شده که جلو هوای آزاد و آسمانی که برای آن خیلی شعر سروده بود، گرفته شده است. به‌همین‌دلیل هروقت که به او می‌گفتم: پروین‌جان کمی پرده را کنار بزن که فضای اتاق عوض شود، می‌گفت: این پرده را کنار زدم، اما با آن پرده که روی دلم سنگینی می‌کند چه کنم؟

و من خاموش می‌شدم. زبانم لال می‌شد و از خودم سؤال می‌کردم پرده؟ می‌دانستم، اما باز سؤال می‌کردم کدام پرده. آن مستوری بیرونی این بود که شاعری با قابلیت‌های زیاد مثل او که زبانی سا داشت، در گوشه و کنج خانه می‌زیان شده بود. دیدارهایی بین او و جامعه کشیده شده بود که کسی شعرش را نشنود و هرچه ماه و سال می‌گذشت، این دیوارهایی که برای فصل‌کردن بودند، نه وصل‌کردن بلند و بلندتر می‌شدند. تا عاقبت به جایی رسید که پروین زیر یکی از این دیوارها از پا افتاد. هنوز هم بعد از این سال‌ها از خودم این سؤال را دارم، نقش هرکدام از ما در ندیدن این مفاخر و خصوص زنانی که انکشت‌شمار هستند، چقدر است؟ این سؤال را از خودم و از زنانی مثل خودم دارم، از هم‌نسلانم و از زنان جوان‌تر. شاید جامعه ما بخواهد همیشه با ما مستوری کند، اما خودمان هم آیا باید با خودمان مستوری کنیم؟

۱- بهبهانی، سیمین، به یاد پروین دولت‌آبادی، نشریه بخارا، سال چهاردهم، شماره ۸۲، صفحه ۶۲۱